

## حکمت متعالیه و فلسفه غربی

□ دکتر طوبی کرمانی

عضو هیئت علمی دانشکده الهیات (دانشگاه تهران)

یا واهب العقل لك المحامد الی جنابك انتهى المقاصد  
یا من هواختی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره  
بنور وجهه استنار كل شیء وعند نور وجهه سواة فیء  
ثم علی النبی هادی الأمة وآله الفیر صلوة جمّة  
با سپاس از خدای بزرگ که نعمت اندیشیدن را بر بندگان  
منت نهاد و با تشکر از دلسوختگان به ساحت اندیشه،  
مقاله حاضر از جانب اضعف طلاب باواسطه این حکیم  
فرزانه به گنگره بزرگداشت این بزرگ، تقدیم می‌گردد.  
بزرگی که نظام فلسفه مابعدالطبیعه او در تمامیت خود،  
ساختمان فکری استواری است مبتنی بر شهود عمیق  
عرفانی، و عارفی که مزید بر چشم دل، با قدرت تحلیلی  
دقیق عقلی، شناسای اسرار وجود می‌گردد. این حکیم  
بزرگ که مؤسس فلسفه صدرایی است، به نیکی، وحدت  
و همخوانی طریق قدسی و روش فکری تحلیلی را در  
جستجوی حقیقت و رسیدن به آن، دریافته و با چنین  
نگرشی از مسئله وجود سخن گفته است که «وجود» دقیقاً  
همان واقعیت یا تمام واقعیت است.

در گذشته، توجه و علاقه دنیای غربی به فراگیری و  
مطالعه فلسفه اسلامی، پیرامون تأثیر فعالی که متفکران  
مسلمان بر تشکل تاریخی فلسفه مدرسی مسیحی در  
قرون میانه داشته‌اند، متمرکز بوده است، بگونه‌ای که  
مطالعه تاریخی اندیشه‌های فلسفی متفکران بزرگی چون  
«توماس اکویناس»<sup>۱</sup> و «دنس اسکوتوس»<sup>۲</sup> جز با شناسایی  
مفصل و دقیق لااقل دو فیلسوف برجسته عالم اسلامی،  
«ابن رشد» (۱۱۹۸ - ۱۱۲۶) و «ابن سینا» (۱۰۳۷ - ۹۸۰)  
ممکن نیست. اما برخلاف تصور بخصوص غربیان که  
تاریخ فلسفه اسلامی را با مرگ ابن رشد پایان یافته

### چکیده

براساس اصل اصالت وجود حکیم ملاصدرا، مفهوم  
وجود، مفهومی است بدیهی که بصرافت و بدون واسطه،  
عارض ذهن می‌شود. تصدیق بدهات مفهوم وجود نیز خود  
بدیهی است. این امر، وجه تشابهی است میان ملاصدرا و  
هایدگر، چرا که از نظر این فیلسوف غربی نیز وجود،  
مفهومی است بنیادی که تمام مفاهیم دیگر به آن قابل  
تحویلند. وجه تشابه دیگر، تمایز دقیق بین دو صورت  
وصفی «هستی» و صورت «فعلی» آن می‌باشد.

از نظر حکیم ملاصدرا، بر خلاف مفهوم وجود، حقیقت  
وجود در غایت خفاست و از مفهوم سازی مستقیم  
می‌گریزد لذا نمی‌توان آنرا جز بعنوان «یک داده بیواسطه»  
وجدان درک کرد. هایدگر نیز معتقد است وجود علیرغم  
بدهاتش در مرتبه فهم ما تقدم، در تاریکی و ابهام باقی  
می‌ماند.

از نظر ملاصدرا، وجود، اصیل است و نه ماهیت. در  
غرب نیز فلسفه‌های وجودی علیرغم اختلاف نراوان،  
جسریان واحدی را تشکیل می‌دهند بنام فلسفه  
اگزیستانسیالیسم؛ و این خود دلالت دارد بر اینکه چون در  
شرق و چه در غرب، اندیشه اصالت وجود و هستی،  
اندیشه‌ای اصیل و فراگیر است و خصوصاً در اندیشه فلسفه  
اسلامی، متضمن احترام به وحدانیت خدای متعال.

### کلید واژه

وجود؛	ماهیت؛
موجود؛	حکمت متعالیه؛
اصالت وجود؛	اگزیستانسیالیسم.

1.Thomas Aqwinas

2.Duns Scatus

**\* در نظر هایدگر همانند ملاصدرا و حکیم سبزواری، مفهوم «وجود»، مفهومی بنیادی است که تمام مفاهیم دیگر نهایتاً به آن قابل تحویلند. هایدگر می‌افزاید که بدیهی بودن آن در زندگی عادی، به این معنا نیست که از لحاظ فلسفی نیز بدیهی و روشن است بلکه بر عکس در تاریکی و ابهام می‌باشد پس تمام هدف هایدگر نیز همان تمایز قائل شدن بین این دو مرجع است.**

را هرگز نمی‌توان به نحو شایسته و درست فهمید مگر آنکه اهمیت این تمایز بین دو مرتبه مرجع را بطور روشن دریابیم. با تمایز دو مرتبه مرجع باید گفت که در دیدگاه حکمت متعالیه، آنچه که بدیهی است مفهوم یا عبارت بهتر مرتبه تصویری «وجود» می‌باشد که بدون هیچ واسطه‌ای عارض اذهان ما می‌شود و نه تنها خود این مفهوم، بدیهی است بدین معنا که بهیچوجه قابل تحویل به هیچ چیز دیگر نیست و تمام مفاهیم دیگر در نهایت به آن قابل تحویلند و بعبارت دیگر بدون این فهم ما تقدم و قبلی «وجود» نمی‌توانیم هیچ چیز دیگر را بفهمیم، بلکه این حکم که «آن بدیهی است» نیز خود بدیهی است و این سخن به بیانی همان است که در روزگار ما «مسارتین هایدگر»<sup>۶</sup> مطرح کرده و استادانه با سعی و کوشش و دقت، آن را ساخته و پرداخته است که مفهوم «وجود» به معنی فهم ما تقدم و قبلی فعل «بودن»، مطلقاً بدیهی است یعنی چنین مفهومی، اصلی‌ترین و اولی‌ترین همه مفاهیم برای هر انسانی در زندگی عادی است. در نظر هایدگر همانند ملاصدرا و حکیم سبزواری، مفهوم «وجود»، مفهومی بنیادی است که تمام مفاهیم دیگر نهایتاً به آن قابل تحویلند. هایدگر می‌افزاید که بدیهی بودن آن در زندگی عادی، به این معنا نیست که از لحاظ فلسفی نیز بدیهی و روشن است بلکه بر عکس در تاریکی و ابهام می‌باشد پس تمام هدف هایدگر نیز همان تمایز قائل شدن بین این دو مرجع است.

نزدیکی و قرابت مهم دیگری را نیز می‌توان میان هایدگر و حکمای حوزه صدرایی یافت و آن شباهت، همان تمایز دقیق و جدی بین دو صورت وصفی «هستی» یعنی «موجود بودن آن چیزی که هست» و صورت فعلی «هستی» یعنی «بودن و هستن» می‌باشد. بنابر نظر هایدگر فکر فلسفی انسان غربی در سراسر تاریخش منحصرأ با «موجود» مشغول بوده و «وجود» را که بنیادی‌تر می‌باشد به بوتۀ فراموشی و نسیان سپرده. به اعتقاد وی این طرز تلقی غربی را، جریان پرماجرایی که هستی‌شناسی یا آنتولوژی در غرب پیموده، معین و القا کرده است، در حالیکه در تفکر فلسفی اسلامی، برخلاف آن عمل شده و تمایز آن دو مرجع در دیدگاه حکمای صدرایی اهمیت قاطع دارد یعنی در نظر ایشان «موجود» از لحاظ تحلیل،

می‌پندارند و در واقع دیگر آنرا بطور فعال، زنده و پویا تلقی نمی‌کنند، این فلسفه در شرق، نه فقط از پویایی خویش باز نایستاده بلکه در واقع نوعی از فلسفه که از حیث سنجیت و خصوصیات، شایسته است اسلامی ملحوظ شود، فقط پس از مرگ ابن‌رشد، پدیدار شده و رشد کرده است. این نوع خاص فلسفه اسلامی در ایران در میان شیعه، ظهور و گسترش یافت و بعنوان «حکمت» شناخته شد که می‌توان آنرا به پیروی از «پروفیسور هانری گرن»<sup>۳</sup>، تاله یا تئوسوفی<sup>۴</sup> نامید، به این بیان که لحظه قطعی و سرنوشت‌ساز آرزوی حوزه عرفان که پیوند و تقریب معرفت شهودی بصورت خاص فلسفی آن بود توسط فیلسوفی فوق‌العاده و ملایبی گرانقدر از شیراز در اواسط دوره صفوی فرا رسید و این مرد بزرگ با بهم پیوستن و ترکیب و تکمیل مفاهیم کلیدی ابن‌سینا و سهروردی و ابن‌عربی<sup>۵</sup> در جهت فکر خاص خویش، نظریه‌ای فلسفی با ابعاد وسیع و عام آفرید و دستگاه کاملی از عرفان و فلسفه مدرسی با متانت و استحکام بنیاد نهاد که این حوزه فکری جدید، سخت به ارتباط متقابل میان تجربه عرفانی و تفکر منطقی ملزم بود و این عقیده استوار که از طریق تجربه شخصی خود آخوند ملاصدرا حاصل آمده بود نقطه تلاقی عرفان و فلسفه بوسیله او بود و حکیم سبزواری، نماینده اوج این حوزه از فلسفه مدرسی شرقی<sup>۵</sup> در قرن نوزدهم است.

نظریه حکمت متعالیه درباره «وجود»، شامل یک نظام دقیق و استادانه ساخته شده معانی و دلالات، مبتنی بر اصل تمایز صریح بین مفهوم «وجود» و حقیقت «وجود» می‌باشد و ساختمان فکر مابعدالطبیعه صدرایی

3. Henry corbin

4. Theosophy

5. Scholastic

6. Martin Heidegger

حتی شامل ماهیتی است که بالفعل وجود دارد یعنی «ماهیت در حال تحقق»، و این غیر از فعل وجود داشتن است که بدان وسیله یک ماهیت متحقق می‌شود. ناگفته نماند که به اعتقاد برخی، این سخن افراطی هایدگر در خصوص غرب، ناشی از شیفتگی او نسبت به مفهوم وجود است، همان اشکالی که به حکمای حوزه صدرایی نیز نموده‌اند.

هایدگر می‌گوید از نظرگاه یک اگزیستانسیالیست، این دو مسئله یعنی «وجود» و «موجود»، و «موجود» و «بدهات مفهوم وجود» کاملاً متفاوت است و این‌سینا اولاً و مستقیماً با «موجود» سروکار دارد و با «وجود» فقط بطریقی ثانوی و غیر مستقیم مربوط است. البته ناگفته نماند که استعمال کلمه «موجود» بجای «وجود» در عبارت خود شیخ‌الرئیس، این ابهام و تفسیر دو پهلو را سبب گشته است.<sup>۷</sup> اما عبارت شیخ هر چه باشد و علیرغم جایجایی میان دو لفظ «وجود» و «موجود»، رأی ملاصدرا و سبزواری در خصوص این‌سینا و مختار خودشان، صریح و روشن است و وقتی مرحوم سبزواری عبارت شیخ را نقل می‌کند کلمه «وجود» را بجای «موجود» استعمال می‌نماید.<sup>۸</sup> «وجود» بنابر نظر ملاصدرا و حکیم سبزواری در مرتبه مفهوم، بدیهی است یعنی اولی و ما تقدم است و همین اولیت و تقدم، دلالت دارد بر اینکه این مفهوم، به تعریف و توضیح در نمی‌آید. زیرا «وجود» به عنوان یک مفهوم، چیزی را بدیهیتر از خود نمی‌یابد و حال آنکه بعنوان یک واقعیت، ماورای هر تحلیل نظری و تصویری است و البته بنظر بسیاری از صاحب‌نظران و محققان، رای تقدم و اولیت وجود بمعنای بدهات اولی مفهوم وجود - برخلاف نظر اگزیستانسیالیستها - مستقیماً به این‌سینا برمی‌گردد. (الهیات شفا فصل ۵)

این همان است که هایدگر نیز در سخن خود گفته است؛ «وجود» علیرغم بدهاتش در مرتبه فهم ما تقدم، در تاریکی و ابهام باقی می‌ماند و از تمام کوششهای تصور سازی و مفهوم‌پردازی می‌گریزد، او می‌کوشد بگوید که «مفهوم»، بدیهی است و بیواسطه داده شده و حال آنکه هنگام تحقیق اینکه مطابق و ما بازای آن در عالم خارجی واقعیت چیست، با این امر مواجه می‌شویم که هیچ چیز مبهمتر از «وجود» نیست و ساختمان حقیقت وجود، یک معماست، همانگونه که مرحوم سبزواری می‌فرماید: مفهوم من اعرف الاشياء و کُنْهه فی غایة الخفاء

حکمت متعالیه، دو حالت و حیثیت مختلف وجود را در هر چیز تشخیص می‌دهد، یکی وجود عینی خارجی و دیگری حالت و حیثیت وجود ذهنی و ظلی، که ماهیت واحدی در هر مورد، می‌تواند این دو حالت وجود را بپذیرد ولی باید بدانیم که «وجود»، دقیقاً چیزی است که نه یک ماهیت است و نه ماهیتی دارد و لذا بی‌معناست که از «وجود» بدین عنوان که وجود ذهنی و یا وجود خارجی دارد سخن بگوییم و قطعاً آن چیز که هیچ وجود ذهنی ندارد نمی‌تواند تصور یا ادراک شود و این مطلب در حکم آنستکه بگویند حقیقت وجود، همیشه از مفهوم سازی مستقیم می‌گریزد و لذا آن را نمی‌توان جز بعنوان «یک داده بیواسطه وجدان» درک کرد. پس «وجود» بعنوان یک مفهوم انتزاعی، نازاترین و تهیترین همه مفاهیم است در حالیکه واقعیت خارجی وجود، غنیترین و کاملترین همه اشیاء است زیرا واقعیت تمام واقعیتهاست و از اینرو ذهن آدمی بطور عادی نمی‌تواند از این حضور، چنانچه واقعاً هست آگاه گردد.

بیان فوق، زمینه اساسی برای فرق بین «وجود» و «ماهیت» و در نهایت موضوع اصلی مقاله یعنی تحقق مابازاء خارجی یکی از این دو مفهوم می‌باشد. ان الوجود عارض المهية تصوراً و اتّحداً هویة

**« حکیم سبزواری و بسیاری از حکمای متأخر، تابع حکیم ملاصدرا هستند که طرح و بنیان صریح و منضبط اصالت الوجود را آگاهانه و منظم پی نهاد و با این اصل، تمام ساختمان مابعدالطبیعه را از فلسفه ارسطویی به فلسفه اسلامی و بعبارت دیگر، اساساً به فلسفه غیر ارسطویی منتقل ساخت و بقول هانری کربن، «صدرا با اثبات و استقرار این رأی به عنوان اصل مابعدالطبیعه، انقلابی بپا کرد.»**

۷. ان الموجود لا یمكن ان یشرح بغیر الاسم لانه مبدء اولی لكلی شرح فلا شرح له، كل صورته تقوم فی النفس بلا توسط شیء (کتاب نجات ابن‌سینا، ص ۲۰۰).

۸. معزف الوجود شرح الاسم و لیس بالحد ولا بالترسم (منظومه سبزواری)

پروفسور «دُری ماکرلویون»<sup>۹</sup> می‌گوید در فلسفه اسلامی بر عکس حالت فلسفی در غرب، تمایز واقعی بین ماهیت و وجود، صریحاً مورد اعتراف قرار گرفته و مسئله‌ای بنیادین است که «کل ممکن زوج ترکیبی من الماهیه و الوجود» که از این دو، بقول حاجی سبزواری «وجود»، اصل وحدت است و «ماهیت فقط گرد و خاک کثرت بلند می‌کند» که:

لولم یؤصل وحدة ما حصلت اذ غسیره مثار کثرة اتت  
پروفسور «نورس کلارک»<sup>۱۰</sup> می‌گوید در هر وجود متناهی از لحاظ هستی‌شناسی یک ثنویت درونی یا کشش میان کمال فعل و وجود، و نفی و سلب جزئی یا تحدید همان فعل، وجود دارد که البته این تمایز و جدایی فقط در قلمرو مفاهیم و در مرتبه تحلیل مفهومی رخ می‌دهد.

حکیم سبزواری و بسیاری از حکمای متأخر، تابع حکیم ملاصدرا هستند که طرح و بنیان صریح و منضبط اصالت الوجود را آگاهانه و منظم پی نهاد و با این اصل، تمام ساختمان مابعدالطبیعه را از فلسفه ارسطویی به فلسفه اسلامی، و بعبارت دیگر، اساساً به فلسفه غیر ارسطویی منتقل ساخت و بقول هانری گُربن، «صدرا با اثبات و استقرار این رأی به عنوان اصل مابعدالطبیعه، انقلابی بپا کرد» او اصالت وجود را یک عقیده راسخ و صحیح فلسفی نامید.

در غرب نیز فلسفه‌های وجودی معاصر با همه اختلاف و دگرگونی که با یکدیگر دارند، جریان فکری واحدی را تشکیل می‌دهند که تحت عنوان فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم یا به عرصه ظهور گذاشته است. این جریان فکری که در دوران خاص و تحت شرایط محیطی مخصوصی بوجود آمده است در زبانهای غیراروپایی و آمریکایی معمولاً بعنوان فلسفه وجودی یا قیام و تقرر ظهوری شناخته می‌شود و پوشیده نیست که عنوان فلسفه وجودی بجای فلسفه اگزیستانسیالیسم انتخاب شده و مورد استعمال قرار گرفته است و افرادی چون آقای دکتر احمد فردید آنرا به «فلسفه قیام ظهوری یا تقرر ظهوری» ترجمه کرده‌اند.

البته کسانی این فلسفه را محصول نظام تکنیکی و کیفیت زندگی امروزی مغرب زمین می‌دانند، ما ضمن اعتراف به این قضیه معتقدیم که نباید اصالت و شخصیت یک فکر فلسفی را تحت انبوه تفسیرهای روانی و اجتماعی پنهان ساخت، یعنی کسانی که برای انسان و

اندیشه او اصالت قائلند، انسان را موجودی آزاد و مستقل و مختار می‌دانند که در برابر عوامل شرایط محیط، وضع و گرایش مطلوب خود را بر می‌گزیند و همواره در حال انتخاب و تصمیم گرفتن است.

«لوشی لاول» فلسفه وجودی را بنام «حضور کل» یاد کرده و می‌گوید: فلسفه، چیزی را نمی‌آفریند بلکه فلسفه در هر یک از ما همان علم حضوری نسبت به وجود و حیات می‌باشد یعنی همان سعی در تفکری که بیاری آن ما در کنه ذات خود به سرچشمه آن قیام حضوری می‌توانیم راه پیدا کنیم قیامی که بار آن، تو گوئی بی مشورت ما بر دوش ما نهاده شده است و با وصف این، ما کشیدن این بار را بر عهده خویش گرفته‌ایم، لذا فلسفه طالب آن چاست که به ما باز نماید که آدمی چگونه با این قیام ظهوری می‌تواند به همهٔ شدائد، تنها شناسا آید.

فیلسوف آلمانی «کارل یاسپرس» می‌گوید: در نهانخانهٔ دل ما چیزی است که بنیاد اندیشه است. حریم مقدسی است که من از آنجا آزادانه بسوی خویش پیش می‌روم و ما این چیز را «هستی» نام نهاده‌ایم. در باب هستی نمی‌توان جز برمز سخن گفت. هستی داشتن، عبارت است از برگشتن بسوی خاستگاه خویش، هستی داشتن عبارت است از تصمیم گرفتن، ما به خویش داده شده‌ایم اما قادر به ساختن خویش نیز هستیم.

«کسیپرگارد» می‌گوید: اندیشیدن به «هستی»، ویران کردن هستی است پس من به هستی نمی‌اندیشم اما آنکس هستی دارد که به هستی می‌اندیشد.

به این ترتیب، هستی و اندیشه در یک زمان و با هم نهاده می‌شوند. اندیشیدن به هستی همانا ویران کردن آن است ولی باید به آن اندیشید تا که اندیشه هستی، بنیاد گذاشته شود. هم ایشان می‌نویسد: هستی را نه می‌توان فهمید و نه می‌توان کنار گذاشت.

آری همهٔ انسانها به زبانی، و افرادی چون حکیم ملاصدرا و حکیم سبزواری با زبان دل و عقل و جان بر ادای این حقیقتند که همه هستی را وجود پر کرده و سرچشمه آن، این باور است که:

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحدوده لا اله الا هو

\*\*\*

9. Louis de Raey maker louvain

10. Norris Clark